



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

گفتیم علم و تعلیم فصولی دارد و ما به فصل انواع علوم و تعلم علوم پرداختیم وارد فصلی می‌شویم که در مورد تعلیم و احکام تعلیم و معلم و اوصاف و ویژگی‌های معلم است، آنچه از احکام فقهی می‌تواند به این قلمرو و محدوده ارتباط پیدا بکند در تعریف و مفهوم تعریف بحث کردیم و تقسیماتی هم ذکر کردیم. اولین بحث احکام خود تعلیم است، این‌که تعلیم چه حکمی به لحاظ شرعی دارد و متعلق تعلیم در تعیین حکم تعلیم اهمیت دارد. این‌که به صورت واجب عینی و واجب کفائی یک وظیفه تعلیمی بر دوش افراد است، سؤال در اینجا مطرح است پاسخ به این سؤال مبتنی است که نگاهی به مباحث گذشته در باب تعلم و انواع و احکام تعلم داشته باشیم و بعد ببینیم از نظر فقهی تعلیم و تعلم با انواع و اقسامی که دارد چه حکمی دارد. تعلیم علوم دینی، تعلیم غیر علوم دینی، تعلیم آداب و اخلاق و امثال این‌ها اقسامی دارد که به آن خواهیم پرداخت.

چکیده مباحث گذشته

مروری بر تعلیم و حکم تعلم به صورت علی‌القاعده در اسلام و فقه می‌کنیم بدون این‌که بخواهیم بحث تفصیلی بکنیم. حاصل و چکیده آنچه سابق در ۳۰ - ۴۰ جلسه راجع به تعلیم بحث کردیم می‌خواهیم اینجا عرض بکنم، چون بنیادی برای مباحث دیگر است، باید ببینیم تعلم در علوم اسلامی و غیر اسلامی چه ویژگی‌ها و احکامی دارد تا به بحث تعلیم برسیم. اگر مجال و فرصتی باقی باشد به بحث مقدمیت تعلیم برای تعلم می‌پردازیم و این‌که آیا این مقدمیت وجهی دارد یا نه و اگر دارد این مقدمیت چگونه می‌تواند حکم شرعی برای تعلیم بسازد؟

مباحث تعلم و احکام تعلم در دو مقام

در مباحث تعلم و احکام تعلم و تعلم علوم در دو مقام بحث کردیم:



۱- یکی تعلم علوم از یک زاویه کلان و کلی؛

۲- یکی هم موارد خاص تعلم علوم بود.

نمی‌خواهم از موارد خاص گزارش بدهم که مثلاً در مورد سحر، شعبده، نجوم، اما مقام دوم که موارد خاصه و جزئی بوده، ضرورتی ندارد اینجا راجع به آن بحث کنیم.

اولین چیزی که راجع به آن بحث می‌کنیم احکام تعلم علوم از یک زاویه و دید کلی است.

آنچه با استناد به آیات و روایات و مباحث فراوانی به آن رسیده بودیم چند اصل و چند قاعده و حکم فقهی بوده که اینجا آوردیم. این احکام عامه تعلم علوم، به این شکل بوده، چند قاعده را در آنجا اشاره کرده بودیم.

ارتباط تعلم علوم دینی با وظایف و تکالیف مکلف

یکی این قاعده است که تعلم علوم دینی مرتبط با وظایف و تکالیف مکلف به اندازه ضرورت؛ یعنی آنچه مورد ابتلا و مورد نیاز او است برای این که خود را با شریعت منطبق بکند، علی‌القاعده یک مؤمن و مسلم موظف است که تفکر و اندیشه و منش و شخصیت و رفتار خود را منطبق با دین بکند، آنچه حداقل منطبق سازی خود با شریعت لازم است، به معنای عام شریعت چه اعتقادی، اخلاقی، احکام عام، بحث‌های مربوط به رفتار، برای وصول به آن تعلم این علوم به قدر ضرورت واجب است. گفتیم تعلم علوم واجب عینی عقلی تخییری است، عقلی است یعنی اینجا جایی نیست که شرع بگوید، واجب است و اگر شرع هم بگوید واجب است، وجوب ارشادی می‌شود. وقتی می‌گوید «طلب العلم فریضة» راجع به فریضة چند بحث انجام دادیم، مباحث مفصلی به دلالت «طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة» کردیم که سه چهار احتمال دادیم و قرائن و شواهدی اقامه کردیم و نهایتاً گفتیم وجوب ارشادی است و مربوط به قدر ضروری از احکام و مسائل مورد نیاز مکلف است.

آیات و روایات در باب ترغیب طلب علم

آیات و روایاتی که در باب ترغیب به طلب علم کرده بود به ۷ - ۸ طایفه تقسیم کردیم:



۱- یک طایفه این‌ها بودند که در مجموع از میان چند احتمال روایت «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ»^۱ حمل کردیم و مطلق نگرفتیم و گفتیم کار به علوم غیر شرعی ندارد و مربوط به علوم شرعی و دینی است آن‌هم در محدوده آنچه بر منطبق سازی خود شخص بر شریعت ضرورت دارد. این دلالتی بود که نهایتاً به آن رسیدیم، -این‌ها بحث‌های پیچیده‌ای داشت که در نواریها هست- فلذا عقلی است و اگر در شرع وجوبی هم آمده، این ارشادی می‌شود.

ملاک ارشادیت

تعبیرهایی که در شرع آمده ارشاد است و ملاک ارشادیت دو چیز است:

اوامر یا نواهی شرع یا مولوی است یا ارشادی، فرق مولوی و ارشادی در این است که اگر مولوی باشد پایه‌ای تأسیس می‌کند که جعل ثواب و عقاب برای آن می‌کند، مولویت یعنی عقاب و ثواب مستقلی قرار می‌دهد و از موضع شرعی برای آن جعل عقاب و ثواب می‌کند.

ارشادی بار جدیدی اضافه نمی‌کند همان را که عقل فهمیده به همان اشاره می‌کند؛ در واقع خود عقل داور این است که عقاب و ثواب دارد یا نه. احکام مولوی داریم و ارشادی، البته بحث مولوی و ارشادی از بحث‌های جدیدی است که خیلی در اینجا مغالطه می‌شود یا سوء فهم در این موارد وجود دارد، متأسفانه در علم اصول ما هم گرچه این‌ها نسبتاً مورد توجه دقیق بوده ولی به تفصیل به این بحث نگریسته نشده، همان‌طور که در تضاعیف کلمات گاهی نقدی به این بحث می‌زنند. من در یک جایی بحثی در مورد پیش‌فرض‌های اجتهاد یا علم اصول داشتم.

پیش‌فرض‌های اجتهاد و علم اصول

پیش‌فرض‌های اجتهاد و علم اصول را عرض کردیم ۱۰-۱۵ اصل و قاعده بنیادی داریم که بعضی جنبه کلامی دارد و بعضی جنبه‌های فلسفه فقه یا فلسفه اصول دارد که در واقع مبنای اجتهادی است که امروز متداول است. از موارد بنیادی شروع می‌شود تا به اصولی مثل همین مورد می‌رسد.

۱- بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱، ص: ۱۷۷.



اصالة المولوية

یکی از این اصول اصالة المولوية است نگاه ما به آیات و روایات و آنچه در اخبار و احادیث آمده بر این قاعده اولی مبتنی است که اصل این است که امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) بر کرسی تشریح نشسته است و سخن می‌گوید، اگر بخواهیم با مثال عرفی زمان بگوییم نمایندگان مجلس که بر کرسی‌های قرمز تکیه زدند، آنجا مقام تشریح است، در مجلس مقام، مقام تشریح است؛ یعنی آنچه گفته می‌شود ابلاغ می‌شود، رأی داده می‌شود، به عنوان قانون و مبنای حقوق اجتماعی مجازات دارد و مبنای مجازات می‌شود، قانون چیزی است که عملاً به حساب آن، مجازات مترتب می‌شود.

معنای اصالة المولوية

معنای اصالة المولوية این است که کل زندگی امام باقر و امام صادق و سائر ائمه (علیهم السلام) این‌طور است. اصل این است که تعیین تکلیف یا بیان احکام یا معارف می‌کنند. آن‌وقت در حوزه گزاره‌های توصیفی یک بحثی است و اصالة المولوية یک معنی می‌دهد که کاری به آن نداریم. آنجایی که دستور می‌دهند و امر و نهی دارند؛ این اصل می‌گوید که این‌ها از موضع بیان احکام الهی و از موضعی که احکام مواضع ثابت و پایدار صحبت می‌کنند، خروج از این اصل قرینه می‌خواهد، البته خیلی جاها از این اصل خارج شدند. این اصالة المولوية در اقوال و گفتار ائمه است و خیلی در این موارد محکم است و در رفتار ائمه اصالة المولوية خیلی ضعیف می‌شود فلذا دلالت سیره بر احکام شرعی محدودتر می‌شود، برد تبیین احکام و ابلاغ احکام سیره و رفتارها ضعیف‌تر می‌شود. البته سیره یک ویژگی‌هایی دارد که باید در جای خود بحث بشود، متأسفانه در باب سیره اصول ما کم کار کرده، گرچه مرحوم شهید صدر یک مقدار در حلقات و دروسشان این‌ها را کمی باز کردند ولی هنوز هم بحث کمی شده است.

نتیجه اصالة المولوية در بحث سیره

۶ - ۷ سال پیش که جلسه‌ای با دوستان داشتیم که متدولوژی تربیت اسلامی را که استنباط تربیت اسلامی است، در ۸ - ۷ جلسه مطرح کردیم. سه چهار نوار در مورد سیره و برداشت‌های تربیتی است یک مقداری هم در مقدمه تربیت فرزند آمده است به‌رحال اصالة المولوية در بحث سیره ضعیف‌تر است. در گفتار قوی است این یکی از



اصول است، کما این که در احکام اصل این است که یک حکم مولوی است و در احکام اصالة الالهية است در مقابل احکام ولائی.

اگر تردید داریم که امام صادق (ع) از موضع حکم حکومتی می گوید یا حکم الهی است؟ اصل این است که الهی است. اگر شک بکنیم که حکم به عنوان اولی است یا ثانوی، باز اصل این است که اولی است. اصالة الالهية در احکام، اصالة الأولیه یعنی این که این حکم به عنوان اولی ذکر می شود و اصول دیگری هم دارد این سه اصل بنیاد استنباطات ما است؛ یعنی وقتی سراغ آیه و روایت می روید، می بینید برای قاضی، برای معامله احکامی ذکر کرده، اصل این است که این حکم مولوی و حکم الهی است نه ولائی و حکومتی، اصل این است که این حکم اولی است نه به عنوان ثانویه. این سه تا اصل است که مبنای اجتهاد است یعنی همه درس های خارج و اجتهادات و استنباطات روی این اصول است که البته خیلی جای کار دارد.

سؤال:؟

جواب: منظور ما حکومتی و ولایی است و خود این تقسیمات خیلی حرف ها دارد، این مقابل عناوین ثانوی است و عناوین ثانوی با احکام ولایی تفاوت هایی دارند؛ اصل این است که روایتی را شما می بینید حمل بر شرعی الهی اولی بکنید نه ارشادی، ارشاد به حکم عقلی یا حکم عقلائی، نه حکم ولائی و نه حکم ثانوی.

در روایات تحلیل خمس داریم که امام جواد (علیه السلام) فرمودند که من خمس را بر شما حلال کردم، این روایات ممکن است که حکم الهی باشد به این معنا که از این زمان به بعد حکم خدا این است که دادن خمس لازم نیست و اصل هم همین است ولی فقها قرائتی را می آورند که این حکم ولائی حضرت در زمان ایشان بوده و بعد برداشته می شود، اما اصل این است که ارشادی، ولایی و حکومتی نیست و ثانوی نیست؛ البته مولویت در مقابل ارشادیت است خود مولویت تأسیس نیست، مولویت اعم از حکم تأسیسی یا امضایی است و این هم از غلط هایی است که رواج دارد می گوید چون این حکم قبل از اسلام بوده یا در میان عقلا هست اسلام هم همین را گفته پس ارشاد به همان است و عقلا این طور می گویند و من حرف تازه ای ندارم؛ این طور نیست ممکن است حکم مولوی تأسیسی باشد، یک حکم جدیدی آورده باشد، مثلاً خمس، ممکن است حکمی باشد که قبل بوده، مثل احکام حج یا چیزهای دیگر که در سنت های قبلی هم بوده یا احکام معاملات که در میان عقلا نداشتند. بعضی گرایش های روشن فکرانه، این گونه است که مثلاً اوفوا بالعقود را عقلا دارند، پس شارع هم همین را امضاء می کند، چون امضایی



است، پس مولوی نیست و ارشادی است. احکام مولوی ممکن است امضایی، تأسیسی یا ارشادی باشد. این که شارع چیزی را در میان عقلاً مورد تأیید قرار می‌دهد به این معنا نیست که مولوی نیست و ارشادی است و گاهی چنین مغالطه‌ای در بحث‌های روشن‌فکرانه رایج است و معادله‌ای بین امضایی بودن و ارشادی بودن برقرار می‌کنند و اگر ارشادی شد تابع مرشد الیه می‌شود و در زمان محدود و موقت می‌شود و خدایی نیست که بگوییم عوض نمی‌شود چون «حَلَّالٌ مُحَمَّدٌ حَلَّالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۲ و استمرار و بقای احکام شرعی و مولی است و این معادله‌ای که فکر می‌کنید تأسیسی است، معادله درستی نیست و احکام امضایی که بخش زیادی از معاملات ما احکام امضایی است، آنچه میان عقلاً رواج دارد و شارع آن را به عنوان حکم مولوی حکم کرده است و این منافاتی ندارد.

سؤال:؟

جواب: درست است، ما وقتی حکم را تقسیم به مولوی و ارشادی می‌کنیم، مولوی تأسیسی و امضایی و اقسام دیگری دارد، ارشادی تقسیمات مختلفی دارد؛ یک نوع تقسیمات ارشادی به حکم عقلی است مثل وجوب اطاعة، یک نوع ارشاد به حکم‌های عقلایی. احکامی که عقلایی است نه بنیادی‌های عقلی، احکام عقلایی هم که ارشاد به حکم عقلایی می‌شود حکم‌های عقلایی پایدار و ثابت یا احکام عقلایی موقت و گذرا. انواع ارشادیات داریم، مثلاً ممکن است کسی بگوید «قَلَّةٌ الْأَعْيَالِ أَحَدُ الْيَسَارِينِ»^۳ یک حکم ارشادی است که آدم راحت تر است و این مال یک زمانی است. یا روایتی که می‌گوید نسل زیاد خوب است، می‌گوییم ارشاد به یک حکم است و آدم‌های عاقل آن وقت می‌فهمیدند وقتی جمعیت بیشتری داشته باشد در مقابل قدرت مهم تر هستند، هم به لحاظ فرد، خانواده، هم جامعه، به خاطر تعدد و تکثیر نسل، رفاه و آسایش بیشتری داشتند. این ارشاد یک حکم موقت می‌شود.

ارشادی که قوی تر است، ارشادی است که به یک حکم عقلی باشد، یا به یک احکام عقلایی پایدار و اصولی است؛ اما ممکن است ارشاد به حکم عقلایی موقت باشد که خیلی سریع تمام می‌شود به هر حال همین که ارشادی شد ثواب و عقابی ندارد، شرع در آنجا مستقل الزامی ندارد، تابع مرشد الیه است. مرشد الیه گاهی عقلی است که خودش

^۲ - وسائل الشیعة، ج ۳۰، ص: ۱۹۶.

^۳ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱۰، ص: ۹۹.



یک الزام دارد، گاهی عقلایی است، مثلاً پایدار است، درجه دیگری دارد، گاهی هم موقت است و برداشته می‌شود و تمام می‌شود کما این‌که بعضی از ارشادیات روایات را حمل بر یک ارشادی می‌کنید که مال آن زمان است که تمام می‌شود و می‌رود.

بعضی از روشن فکرها در دنیای عرب تلاش دارند یک مقدار اصالة المولوية را بشکنند، بخصوص می‌گویند امضایی یعنی ارشادی. ما می‌خواهیم بگوییم امضایی ارشادی، معادله درستی نیست بلکه امضایی یکی از اقسام مولوی است.

سؤال:؟

جواب: برای این‌که وفای عهد چیزی است که بین عقلا رواج دارد و شارع هم اینجا عنایت دارد و می‌گوید همین را مبنای حکم قرار دادم و شما را در آخرت با همین حکم مؤاخذه می‌کنم.

نکته: اصطلاحات ارشاد

نکته دیگر اینکه ارشاد دو اصطلاح دارد:

- یک ارشاد مقابل مولوی است؛
- یک ارشاد به معنای عام است.

ارشاد به معنای عام چون احکام شرع تابع مصالح و مفاسد است، همیشه نشانی از مصلحت واقعی است که گاهی عقل من می‌فهمد گاهی نمی‌فهمد اگر این را ارشاد بگوئید همه حرفه‌ای شارع ارشاد است، یعنی ما را راهنمایی به یک واقعیاتی می‌کند.

در دیدگاه عدلیه همه احکام مبتنی بر مصالح و مفاسد است و لذا همین‌که شارع حکمی را بیان می‌کند ارشاد به یک واقعیتی می‌کند، منتهی گاهی عقل ما به تنهایی واقعیت را می‌فهمد و گاهی نمی‌فهمد. همه احکام ارشادی است ولی ارشادی که اینجا بحث می‌کنیم ارشاد مقابل مولوی است و ارشاد به معنای خاص است. پس ارشادی هم معنای خاص دارد، ارشادی معنای خاص مقابل مولوی است. ارشادی به معنای عام یعنی این‌که بیان یک حکم مشیر به یک مصلحت و مفسده‌ای است و ممکن است آن مصلحت و مفسده را عقل ما بفهمد، ممکن است نفهمد ولی فی‌الواقع می‌گوید آن هست وقتی می‌گوید بچه را این‌طور شیر بده یا چیزی که عقل ما هم نمی‌فهمد، حکم، حکم



الهی است ثواب و عقاب دارد ولی قطعاً اشاره به مصلحت و واقعیتی دارد؛ اما ارشادی که اینجا می‌گوییم یعنی آنچه خود شارع مستقیم عقاب و ثواب قرار نداده، شما را به خاطر این که من گفتم... مؤاخذه نمی‌کند. اگر گفته مرشد الیه و عقل مثل اطاعت و عقاب است، چون عقل می‌گوید باید اطاعت کرد و اطاعت نکند اشکال دارد من هم همان را قبول کردم اگر عقل عقاب یا ثوابی برای آن نمی‌فهمد مثلاً می‌گوید خوب است، همان اندازه خوبی که عقل می‌فهمد تابع مرشد الیه است. این ارشادی به معنای خاص مقابل آنجا است و لذا استحقاق ارشادی، تابع مرشد الیه است همیشه در یک سطح نیست و سطوح متفاوتی دارد.

اصالة المولوية مبنای اجتهاد ما

مبنای اجتهاد ما اصالة المولوية است، یعنی اصل این است که احکام از موضع شرعی بیان می‌شود، مثل چیزی که از مجلس بیرون می‌آید. وقتی که امام لب به سخن باز می‌کند در مقام بیان «احکام الله» است «الا ما خرج عنه بالدلیل» که البته جاهای دیگر دلیل دارد. وقتی امام با اصحاب شوخی می‌کنند و زندگی عادی را طی می‌کنند، ممکن است بگوییم این نیست ولی وقتی زراره یا دیگران سؤال می‌کنند یا حضرت در جمعی مطلبی را بیان می‌کند، اصل این است که مولوی می‌گوید، این چیزی است در زندگی ائمه به آن معتقد هستیم. خروج از این اصل، یعنی این که بگوییم این مولوی نیست، امام ارشاد می‌کند که عقل تو این طور می‌فهمد نه این که عقاب و ثوابی برای آن باز کردیم. ارشادی چیزی است که عقلت می‌فهمد، این قرینه می‌خواهد، حمل بر ارشادیت یا با قرینه عامه است - که دو مورد دارد که عرض می‌کنیم - یا با قرائن خاصه.

قرائن حمل دلیل بر ارشاد

قرائن خاصه هر جایی مورد آن رسید باید بحث کرد، اما دو قرینه هست که معمولاً این دو قرینه را برای حمل یک دلیل بر ارشاد به عنوان قرائن عامه قبول دارند:

۱- یکی جایی که حمل دلیل بر مولویت موجب تسلسل بشود، مثل وجوب اطاعت، یعنی اگر بخواهیم بگوییم که اینجا مولویتی اعمال می‌کند، یک محال عقلی تولید بشود. مثل وجوب اطاعت، اطیعوا الله اگر بگوییم خداوند اطاعت را جعل می‌کند، مولوی است، برای این عقاب و ثواب قرار می‌دهد، می‌گوییم خود اطیعوا را



برای چه باید اجرا بکنیم، باید بگوئید یک اطاعت دیگری می‌خواهد که همین اطاعت واجب اطاعت بشود، اگر عقل را مبنا قرار ندهیم. خود شرع اینجا یک امر تعبدی را جعل می‌کند که لازمه آن تسلسل است و لذا این جا راه برای حمل بر مولویت و جعل یک حکم شرعی که موجب عقاب و ثواب است به خاطر محذور تسلسل به روی ما بسته است فلذا حمل بر ارشاد می‌کنیم که این نرخ شاه‌عباسی است که در اصول ملاحظه کردید؛

۲- یکی هم آنجایی که حمل بر مولویت موجب لغویت بشود و مولوی بودن این، امر لغوی باشد که این را در وجوب مقدمه می‌گویند. در وجوب شرعی می‌گویند مقدمه این امر لغوی است.

اینکه چرا امر لغوی است برای این‌که همه قبول دارند وجوب مقدمه یک ثواب و عقاب مستقلاً ندارد، از آن طرف عقل هم می‌فهمد به خاطر آن باید ذی‌المقدمه انجام داد، پس جای اعمال مولویت از جانب شرع معنی ندارد چون اعمال مولویت برای این‌که مبنای عقاب و ثواب درست بکند. این قطعی و بالضروره است که عقاب و ثواب جدایی ندارد. چون این فلسفه مولویت عقاب و ثواب است و بالاجماع این فلسفه در اینجا وجود ندارد بخواهیم بگوئیم ۹/۴۷

ملاک حمل دلیل بر ارشاد به معنای خاص

از اینجا معلوم شد که ملاک حمل بر ارشاد به معنای خاص -نه ارشاد به معنای عام- این نیست که عقل در آنجا آن مصلحت را می‌فهمد، این همان مغالطه‌ای است که گاهی می‌شود، فکر می‌کنند ملاک ارشادیت همان است که عقل می‌فهمد؛ اتفاقاً آنچه عقل می‌فهمد شارع می‌خواهد بگوئید همان مبنای عقاب و ثواب من است و لذا وجوب شرعی عدل غیر از حسن عدل است، آنچه عقل می‌فهمد، حسن عدل است، ولی با قاعده ملازمه شما وجوب عدل را اثبات می‌کنید، وجوب شرعی، یعنی اگر تخلف کرد، گناه کرده است، مرتکب کبیره یا عملی شده که عقاب دارد یا منشأ تعذیر است اگر کبیره باشد در دنیا تعذیر دارد و در آخرت عقاب دارد و بدون حکم شرعی ما نمی‌توانیم عقاب و ثواب در اینجا درست بکنیم. عقاب و ثواب از حکم شرعی می‌آید همانی که می‌گوئید مولوی است.



نتیجه مباحث

نتیجه چند مطلب است که فهرست وار جمع می‌کنم:

- ۱- احکام به مولوی و ارشادی تقسیم می‌شود؛
- ۲- ارشادی دو اصطلاح دارد، یک اصطلاح عام دارد که همه احکام شرع بنا بر نظریه عدلیه ارشاد به مفسد و مصالح است و یک ارشادی به معنای خاص داریم که یعنی آنچه شارع عقاب و ثوابی قرار نداده، فقط به آنچه عقل فهمیده ارجاع می‌دهد و مولوی چیزی است که عقاب و ثواب قرار داده و مبنای احکامی مثل تعذیر و این‌ها می‌شود؛
- ۳- احکام مولوی به تأسیسی و امضایی تقسیم می‌شود و مرادف با تأسیسی نیست؛
- ۴- ارشادی‌ها در یک درجه نیستند، می‌تواند پایدار یا موقت ارشاد به عقلی باشد یا حکم عقلایی باشد، ارشادی ملازم و مرادف با امضایی نیست؛
- ۵- اصل در احکام، مولویت است چون مولویت هم مثل ارشادی دو اصطلاح دارد یک معنای عام دارد یعنی هر چه شارع و مولی بیان می‌کند مستند به مولی است ولی مولویت به معنای خاص یعنی آنچه او گفته است و پایه عقاب و ثواب آن می‌شود. اصل در قرآن و ائمه طاهرين مولویت به معنای خاص است؛
- ۶- حمل بر ارشادیت قرینه ویژه‌ای می‌خواهد، این قرینه گاهی خاصه و گاهی عامه است؛ قرینه عامه این دو تا است و قرائن خاصه هم موردی است، ممکن است چیزهای ویژه‌ای در بیان باشد که کاملاً افاده بکند که او در مقام مولویت نیست؛
- ۷- آنچه گاهی گمان رفته است که فهم انسان با قطع نظر از بیان شرعی ملاک است برای این که بیان شرعی را ارشادی بگیریم، این چیزی است که از اساس غلط است. کسی بگوید اگر شرع هم نمی‌گفت من می‌فهمیدم، پس این ارشادی است؛ ارشاد هم که شد پایه آن کمی سست می‌شود یعنی عقاب و ثواب شرعی ندارد ارشاد به چیزی است که در یک زمانی بوده الآن هم عوض شده، یعنی راه را باز بکنیم برای این که احکام را توجیه بکنیم مسیر غلطی است. وجود حکم عقل یا عقلا در مورد حکم ملاک ارشادیت نیست، برخلاف



کسانی که تصور کردند که وجود حکم عقلی یا عقلایی در مورد و مطابق با آن بیان شرعی، ملاک این است که این بیان شرعی نیست، مولوی به معنای خاص نیست بلکه ارشادی است؛

۸- ملاک ارشادیت وجود حکم عقل یا عقلایی در مورد نیست و مطابق با مورد نیست بلکه ملاک لغویت یا لزوم تسلسل است، یعنی محذور عقلی است که قانون بردار نیست بلکه موردی است، ملاک خاصی در همان دلیل باشد که بفهمیم ارشاد است و مولوی نیست.

سؤال:؟

جواب: نه در مورد اینها حکم عقل هست، ملاک ما دو چیز است در آنجا باید حکم عقل بایستی باشد و شرعی و مولوی بودن این هم امکان نداشته باشد؛ ملاک ما این است که یک امر ترکیبی است یعنی اگر بخواهیم یک مقدار دقیق تر سخن بگوئیم.

۹- دو نظریه می شود در ملاک حمل بر ارشادیت ذکر کرد با توجه به این که اصل مولویت است، خروج از اصل مولویت و حمل دلیل بر ارشادیت دو نظریه است؛

- ملاک نظریه اول این است که در مورد آن حکم عقل یا حکم عقلایی است پس ارشادی می شود، این درست نیست.

- نظریه دوم این است که ملاک آن یک امر ترکیبی است و دو رکن دارد؛ یکی این که در مورد حکم عقل یا عقلایی وجود دارد چون اگر آنجا حکم عقل یا عقلایی نباشد نمی شود ارشادی گفت و پایه دوم این که مولوی بودن این هم محذور دارد، مثل تسلسل یا لغویت. حکم عقل و عقلا این جا هست مثل اطاعت و امثال اینها و حمل این هم در مولویت محذوری مثل تسلسل و لغویت دارد.

سؤال:؟

جواب: اولی این بود که ملاک فقط وجود حکم عقل در مورد و مطابق با آن باشد و نظریه دوم این است که فقط این نیست، حکم عقل و عقلا بایستی در مورد باشد به اضافه این که حمل بر مولویت امکان نداشته باشد.

جمع بندی احکام مولوی

بنابراین احکام مولوی دو قسم می شود؛



۱- احکام مولوی که مصالح و مفاسد در آنجا مکشوف نیست، عقل و عقلا چیزی نمی‌فهمند، خیلی از

تعبدیات محضه این‌طور است که عقل و عقلا چیزی نمی‌فهمند؛

۲- قسم دیگر احکامی است که مصالح و مفاسد آن معلوم است، عقل و عقلا هم آن را می‌فهمند و شرع هم

اعمال مولویت کرده، مانعی هم نیست که شرع اعمال مولویت بکند اما اگر مانعی باشد ارشادی می‌شود.

پس احکام ارشادی یک قسم دارد، آن جایی که حکم عقلی یا عقلایی باشد و شرع هم نتواند آنجا مولوی قرار

بدهد اما با این نگاه احکام مولوی دو قسم می‌شود.

سؤال:؟

جواب: غیر از عقاب و ثوابی که در آن عمل است چیز اضافه دیگری ندارد، این را عقل از حرف مولی می‌فهمد

که اگر نماز نخواند، اشکال دارد، اما این‌که اطاعت یک چیز جدایی از ثواب و عقاب داشته باشد، این نیست، این

یک ریزه‌کاری است که اجمالاً اشاره شد، دقایق دیگری است که در اصول ذکر شده است؛ و صلی‌الله علی محمد و

آله الاطهار.